

بنیادهای فکری القاعده و وهابیت

عباس نجفی فیروزجایی

مقدمه

و پس از آن تاکنون، جمهوری اسلامی ایران را به همکاری با القاعده و طالبان متهم می‌نماید. از جمله این اتهامات کمک مالی یا تسلیحاتی، پناه دادن به آنها در نقاطی از خاک ایران و یا اجازه عبور و فرار مخفیانه از طریق خاک ایران می‌باشد. اتهامات غیر مستقیم دیگری نیز نظیر همکاری حزب الله لبنان با القاعده از طریق وساطت ایران و آموزش و سازماندهی مجدد القاعده از این طریق، مطرح شده است. بی‌اساس بودن این اتهامات آن قدر واضح است که حتی خوش‌باورترین متحدان آمریکا نیز آن را نپذیرفته‌اند. زیرا صرف نظر از مسائل سیاسی و بین‌المللی، ایران با تفکر شیعی خاص خود هیچگاه با گروه‌های افراطی وهابی نظیر القاعده

به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر و حمله به ساختمانهای تجارت جهانی، آمریکاییها انگشت اتهام را بلافاصله به سوی القاعده و بن لادن متوجه ساختند. صرف نظر از اینکه این اتهام با واقعیت مقرون بوده یا خیر، آمریکا تدارک حمله وسیعی را برای سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان که پناهگاه القاعده و بن لادن بود صورت داده و سرانجام با انجام این حملات، آنان را به ظاهر از افغانستان اخراج نمود. هنوز هم بسیاری در دنیا بر این باور هستند که حملات یازدهم سپتامبر کار دستگاههای اطلاعاتی آمریکا جهت زمینه‌سازی برای یورش جهانی آمریکا بوده است. آمریکا همزمان با این مسائل

اشتراک نظر سیاسی یا فکری ندارد. نمونه بارز این مسئله در مخالفت ایران با حکومت وهابی طالبان در افغانستان که حتی تا مرحله جنگ تمام عیار پیش رفته اند قابل لمس است. مقاله مذکور سعی دارد جهت رفع این اتهامات بی اساس، به معرفی وهابیت و پیشینه تاریخی و گرایش ضدشيعی آنان پرداخته و نشان دهد شيعه و وهابیت نمی توانند متحد استراتژیک یکدیگر باشند و در این ارتباط روابط با عربستان سعودی که مذهب رسمی آن وهابی است به لحاظ عدول حکومت سعودی از مواضع اولیه وهابیت به دلیل ملاحظات سیاسی می باشد.

۱- پیشینه اندیشه وهابیت

اگرچه وهابیت منسوب به محمد بن عبدالوهاب نجدی است اما برای درک پیشینه این تفکر می توان رگه هایی از این نوع دیدگاهها را در تاریخ جستجو و تعقیب نمود. وهابیون، انشعابی از مذهب حنبلی، یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت هستند، اما افکار نادر آنان مطابق با هیچ یک از سایر مذاهب اسلامی اعم از سنی و شيعه نیست بلکه رگه های این مذهب را باید در لابلای تاریخ به صورت بسیار کم رنگ جستجو کرد:

۱- خوارج

یکی از موارد مهم در بازیابی پیشینه فکری وهابیون، تشابه آنها با اندیشه های خوارج است. برخی از این مشابهتها عبارت اند از: گناه قلمداد کردن اعمال حسنه مسلمانان، تکفیر مسلمانان

به خاطر ارتکاب گناه و مباح دانستن خون و اموال آنها به همین علت، تعصب شدید، دشمنی سخت با علی (ع) و خاندانش، اخذ به ظاهر الفاظ قرآن و سنت بدون رعایت تفسیر و بدون لحاظ مبانی عقلی و اصولی، بدعت دانستن هر چیزی که در قرآن و سنت نیامده است، تقدس ظاهری و کوشا بودن در عبادات، کافر پنداشتن بقیه مسلمانان به جز خودشان و تطبیق آیاتی از قرآن که در شأن کفار و مشرکان نازل شده بود به مسلمانان، سرچنگ داشتن دائمی با بقیه مسلمانان در حالی که با کفار و مشرکان کاری ندارند، تراشیدن سرهای خود و نهایتاً همانگونه که خوارج با شعار «لا حکم الا لله» همه چیز را مستقیماً با خدا مرتبط می ساختند وهابیان نیز عواملی نظیر دعا، شفاعت، توسل، ترس و... را مختص خدا دانسته و واسطه قرار دادن یکی از مخلوقات صالح خداوند را شرک و کفر می دانند.^(۱)

۲- احمد بن حنبل

در قرن اول تا سوم هجری، اهل سنت از نظر فقهی به دو گروه «اهل رأی» و «اهل حدیث» تقسیم می شدند. اهل حدیث آن دسته از علمای دینی بودند که در استنباط احکام اسلامی به عقل اهمیتی نمی دادند و به ادعای خود، فقط به «کتاب» و «سنت نبوی» بسنده می کردند اما «اهل رأی» علاوه بر دو منبع مذکور «عقل» را نیز به عنوان دلیل برای اثبات احکام تلقی می کردند. احمد بن حنبل از جمله فقهای اهل حدیث است که با استدلال عقلی به شدت

مخالف است.^(۲) است و از این روی مسافر زائر بایست همانند
 مهمترین ویژگیهای احمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴) دیگر سفرهای معصیت، نماز خود را تمام
 بخواند. و هر کس سفر به سوی پیغمبر و یا قبور
 اولیاء و صالحان را عبادت بداند برخلاف سنت
 پیغمبر و اجماع نظر داده است.

۴- بر بهاری

گروه «اشعری» که استفاده از شیوه‌های عقلی در
 مباحث کلامی را حرام می‌دانستند و «معتزلی»
 که در مباحث کلامی از شیوه‌های عقلی، منطقی
 و فلسفی استفاده می‌کردند تقسیم می‌شدند.
 احمد حنبل بر این اساس اشعری مذهب بود اما
 وی قدم شدیدتری برداشت و نفس بحث از
 علم کلام را حرام دانست با این استدلال که در
 این علم در مورد ذات و صفات و... خداوند
 بحث می‌شود و این گونه مسائل از حیثه درک
 آدمی خارج بوده و سبب گمراهی می‌شود. این
 دیدگاهها که بعدها در عالم اسلامی استمرار
 یافتند مدعی بودند بر مسلمانان فرض است که
 به ظاهر الفاظ قرآن و سنت نبوی «در همان حد
 فهم عامه مردم» متعبد باشند و هر گونه سوآلی
 را بدعت می‌دانستند. «اخباریون» که در قرنهای
 دهم تا چهاردهم در عالم تشیع پیدا شدند
 دنباله‌رو افکار اشاعره بودند.

۵- ابن تیمیه

ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن
 تیمیه (متوفای ۷۲۸ هـ) در میان پیروان احمد بن
 حنبل مهمترین احیاءکننده روش او می‌باشد.
 تمامی محققانی که درباره وهابیت مطالعه
 کردند متفق هستند که در جایگاه ریشه‌یابی افکار
 وهابیت، هیچ کس را نمی‌توان یافت که به
 اندازه ابن تیمیه اهمیت داشته باشد و محمد بن
 عبدالوهاب جز برخی تندروها چیزی بر عقاید
 ابن تیمیه نیفزوده است. به این ترتیب می‌توان
 وهابیت را مذهب حنابله مطابق تفسیر ابن تیمیه
 دانست. ابن تیمیه مردی سرسخت در عقاید
 خود، تندخو نسبت به مخالفان فکری، متعصب
 خصوصاً نسبت به شیعیان (تا جایی که به همین

۳- ابن بطه

عبدالله بن محمد معروف به ابن بطه یکی از
 علمای حنبلی در قرن چهارم هجری زیارت و
 شفاعت پیغمبر (ص) را انکار کرد و گفت سفر
 برای زیارت قبر پیامبر از نظر شرعی سفر حرام

دلیل حتی فضایل حضرت علی (ع) را انکار می‌کند، ماجراجو، جنجالی و خود باور بود به طوری که جز آراء و نظریات خودش، هیچ نظر دیگری را قبول نداشت.

علاوه بر ویژگیهای روانی و شخصیتی مذکور، دیدگاههای کلامی و فقهی ابن تیمیه یک زیربنای اساسی دارد. ابن تیمیه عقل را سبب ضلالت و گمراهی می‌داند و فقط به ظواهر الفاظ قرآن و حدیث نبوی و فتاوی صحابه اکتفا می‌کند. به همین دلیل، عقاید و فتاوی او در عالم اسلامی بی سابقه یا نادر بوده است.

چند نمونه از افکار و آراء ابن تیمیه

در مورد خداوند و توحید معتقد است که خداوند در آسمان است، سخن می‌گوید، از آسمان در سایه ابرپایین می‌آید، در عرش مستقر است، دارای دست و صورت است، می‌شود با انگشت به سوی خداوند و محل استقرار او اشاره کرد، ذات احدیت می‌خندد و اگر کسی معتقد به بودن خداوند در روی عرش و بالای آسمان نباشد باید او را توبه داد و اگر توبه نکرد باید گردنش را زد.

ابن تیمیه دایره بدعت را که در اصطلاح شرعی آن است که انسان امر خارج از دین را در دین وارد و یا مسئله غیر دینی را دینی قلمداد کند - گسترش داده و گفت هر چیزی که در زمان پیامبر (ص) و سلف صالح نبوده بدعت است. ابن تیمیه کسانی را که به قصد زیارت قبر پیامبر (ص) و قبور انبیاء و صلحا و دیگر

مشاهد مشرفه تشریف می‌یابند، با بت پرستان مقایسه کرده و عمل آنان را بدعت و حرام می‌داند. وی همچنین ساختن گنبد و ضریح در این اماکن و نذر کردن در آنها و مسجد ساختن در کنار آنها و تمام این گونه اعمال را حرام و موجب شرک می‌داند. وی در رابطه با استمداد از انبیاء، اولیا و صلحا حساسیت زاید الوصفی داشته و شفاعت، توسل و استغاثه را از آثار باقی مانده از جاهلیت و شفاعت خواهان و توسل جویان را مشرک و کافر می‌داند. سوگند به غیر خدا را مطلقاً حرام و موجب شرک می‌داند هر چند این سوگند به مخلوقات با عظمت خداوند از قبیل پیامبر (ص)، قرآن، کعبه، عرش، کرسی و... باشد. مشخصه بارز او خصومت بی حد و مرز با شیعیان است. آنچنان که حتی طرفدارانش اعتراف می‌کنند که ابن تیمیه در این زمینه از جاده حقیقت و عدالت خارج شده است. کتابهای متعددی بر ضد شیعه نوشته و در آنها شانزده مورد را از مشترکات شیعه و یهود ذکر کرد. از هیچ اتهامی نسبت به شیعه فروگذار نکرد و مثلاً گفت «اهل بدعت و ضلالت از مسلمانان از جمله رافضیان سفر به قبور امامان خود را حج اکبر می‌نامند و حج بیت الله الحرام را حج اصغر می‌نامند».

ابن تیمیه با انکار عدالت خداوند از ناحیه تعطیل افعال، اختیار انسانها در انجام اعمال خوب و بد و انکار حسن و قبح ذاتی افعال و... عملاً به نظریه جبر ملتزم شده است، اما در شعار، اختیار و آزادی انسان را پذیرفته است. این دوگانگی

ناشی از طرد عقل در نظریات کلامی اوست. به نام خود شیخ محمد نسبت نداده اند یعنی وی در پاسخ به سخن علامه حلی که معتقد بود: «انبیاء از اول تا آخر عمر از ارتکاب سهو و گناه اعم از صغیره و کبیره معصوم هستند، در غیر این صورت اعتمادی به آنچه می گویند باقی نخواهد ماند» گفته است معصوم بودن انبیاء از خطا و گناه پیش از بعثت لازم نیست و پس از آن هم فقط در موارد تبلیغ احکام خداوند است.

چون عقاید و آرای که ابن تیمیه بیان می کرد برخلاف معتقدات عموم فرق اسلامی بود همواره مورد مخالفت علمای دیگر قرار داشت. در این زمینه از طرف علماء اسلام خصوصاً علماء اهل سنت جهت پیشگیری از اقدامات او دو کار انجام گرفت:

الف- نقد عقاید و آراء وی و بیان وجوه و دلایل ابطال آنها، و برخورد با ابن تیمیه از راه نصیحت و موعظه و مناظره و...

ب- اما پس از آنکه وی برافکار خویش پافشاری نمود، مراجع فتوای معاصر او از اهل تسنن، به تضییق و گاهی تکفیر او برخاسته و بدعت گذاری او را فاش ساختند. به طوری که بارها به فتوای علما به زندان افتاد و نهایتاً در زندان قلعه شام درگذشت.^(۳)

۶- محمد بن عبدالوهاب

مسلك وهابی منسوب به شیخ محمد فرزند «عبدالوهاب» نجدی است که این نسبت از نام پدر او «عبدالوهاب» گرفته شده است. و به گفته برخی از دانشمندان، علت اینکه این مسلک را

به نام خود شیخ محمد نسبت نداده اند یعنی «محمدیه» نگفته اند این است که مبدا پیروان این مذهب نوعی شرکت با نام پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا نکنند.

شیخ محمد در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر «عینه» از شهرهای «نجد» تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود. شیخ از کودکی به مطالعه کتب تفسیر و حدیث و عقاید پرداخت و فقه حنبلی را نزد پدر خود آموخت. وی از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مذهبی مردم «نجد» را زشت می شمرد. در سفری که به زیارت خانه خدارفت بعد از انجام مناسک به «مدینه» رهسپار شد، در آنجا توسل مردم را به پیامبر در نزد قبر آن حضرت انکار کرد. سپس به «نجد» مراجعت نمود و از آنجا به «بصره» رفت به این قصد که از «بصره» به «شام» رود، مدتی در «بصره» ماند و با بسیاری از اعمال مردم به مخالفت پرداخت، ولی مردم «بصره» وی را از شهر خود بیرون راندند. سال ۱۱۳۹ پدرش «عبدالوهاب» از «عینه» به «حریمله» انتقال یافته بود. شیخ محمد، ملازم پدر شد و کتابهایی را نزد او فرا گرفت و به انکار عقاید مردم «نجد» پرداخت به این مناسبت میان او و پدرش و همچنین بین او و مردم «نجد» منازعات سختی رخ داد و این امر چند سال دوام یافت تا اینکه در سال ۱۱۵۳ پدرش «شیخ عبدالوهاب» از دنیا رفت.

«شیخ محمد» پس از مرگ پدر به اظهار عقاید خود و انکار قسمتی از اعمال مذهبی مردم پرداخت، و جمعی از مردم «حریمله» از او پیروی

کردند و کار وی شهرت یافت. وی از شهر «حربله» به شهر «عینیه» رفت. رئیس عینیه در آن وقت «عثمان بن حمد» بود. «عثمان» شیخ را پذیرفت و او را گرامی داشت و در نظر گرفت وی را یاری کند. «شیخ محمد» نیز در مقابل، اظهار امیدواری کرد که همه اهل «نجد» از «عثمان بن حمد» اطاعت کنند. خبر دعوت «شیخ محمد» و کارهای او به امیر «احسا» رسید. وی نامه‌ای برای «عثمان» نوشت که نتیجه‌اش این شد که «عثمان» شیخ را نزد خود خواند و عذر او را خواست.

«شیخ محمد» به او پاسخ داد که اگر مرا یاری کنی تمام نجد را مالک می شوی. اما عثمان از او اعراض کرد و او را از شهر «عینیه» بیرون راند. «شیخ محمد» در سال ۱۱۶۰ پس از آنکه از «عینیه» بیرون رانده شد، رهسپار «درعیه» از شهرهای معروف نجد گردید. در آن وقت امیر درعیه «محمد بن سعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن شیخ رفت و عزت و نیکی را به او مژده داد. شیخ نیز قدرت و غلبه بر همه بلاد نجد را به وی بشارت داد، و بدین ترتیب ارتباط میان شیخ محمد و آل سعود آغاز گردید.^(۴)

افزوده‌های محمد بن عبدالوهاب به آراء ابن تیمیه

اگرچه مسلک وهابیت به نام محمد بن عبدالوهاب شهرت یافته است اما به واقع ابن عبدالوهاب با مطالعه آثار ابن تیمیه به آنها اعتقاد پیدا نمود و در قلمرو نظری چیز زیادی به آن نیفزود بلکه آن نظر را به حیطة عملی کشانید و

در این حیطة افراط‌گریهایی به شکل زیر به آن افزوده است.

۱- به صرف دعوت اکتفا نکردند بلکه با مخالفان خویش با شمشیر برخورد نموده و آن را امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت نامیدند. ۲- وهابیان هرگاه بر شهری تسلط می یافتند ضریحها، زیارتگاهها، مساجد ضریح دار و قبور مشخص و علامت دار را ویران می کردند به طوری که وقتی بر حجاز تسلط یافتند تمام قبور ائمه شیعه (ع) و صحابه را ویران نمودند.

۳- مصداق بدعت را به شکل شگفت‌انگیزی گسترش داده و هر چیزی را که در زمان پیامبر وجود نداشته است - حتی مثلاً نوشیدن قهوه یا کشیدن سیگار و یا گذاشتن پرده‌ای بر روی قبر پیامبر - را بدعت می نامیدند. بدین ترتیب وهابیان بسیاری از اعمال مسلمانان را بدعت و حرام و مرتکبان آنها را مستحق توبیخ و حتی در مواردی قتل می دانند در حالی که سایر مسلمین همان اعمال را واجب، سنت و یا لاقبل مباح می دانند. در این مسیر وهابیان حتی استفاده از اتومبیل، تلفن، تلویزیون، رادیو و هر نمودی از تمدن را فقط به این دلیل که در صدر اسلام وجود نداشته بدعت و حرام می دانند اگر چه امروزه به عقیده خود عمل نمی کنند.

۴- گسترش دامنه تکفیر مسلمانان: یکی از شاخصه‌های بسیار مهم «تفکر وهابیت» تکفیر مسلمانان و تشبیه آنان به کفار، جاهل و مشرکان است و این حکم عامی است که شامل همه مسلمانان شده و به جز خود آنان، هیچ استثنایی

نمی شناسد. دلیل این برداشت خود را اینگونه بیان می کنند که مشرکان زمان پیامبر(ص) نیز این حقیقت را قبول داشتند که خداوند خالق و

میراننده و مدبر تمام امور است و حتی پیامبر به خاطر این مسئله آنان را به اسلام نخوانده است. بلکه دلیل شرک آنان این بود که آنان می گفتند ما بتها را به خاطر تقرب به خداوند و شفاعت

پرستش می کنیم. اما مشرکان زمان ما (یعنی مسلمانان) از مشرکان عصر جاهلیت بدتر هستند زیرا آنان فقط در وقت آسایش شرک می ورزیدند ولی در سختیها به خداوند روی می آوردند اما مشرکان زمان ما هم در آسایش و هم در تنگناها شرک می ورزند. ابن عبدالوهاب حتی مسلمانان معتقد به شفاعت، زیارت و... را از کفار و یهود بدتر می داند. لذا وهابیان از آغاز تاکنون به راحتی به خود حق می دهند هرطور که بخواهند با خون، جان، اموال و نوامیس این کفار!! عمل کنند و با این اعتقاد و کردار خود را مستحق قطعی بهشت خداوندی می دانند.^(۵)

۲- آیا وهابیت همان سلفیه است؟

بحث سلف و سلفیه در اینجا نه تنها از این بابت حائز اهمیت است که وهابیان معمولاً خود را پیروان سلف صالح قلمداد کرده و مذهبشان را سلفیه نامیده اند، بلکه بیشتر از این جهت مهم است که عده ای از پژوهشگران این وادی، «سلفیه» و «وهابیان» را کاملاً همسان و منطبق با همدیگر پنداشته و هر سلفی را وهابی تلقی کرده اند، لذا این مسئله قابل توجه است که دیده

شود وهابیان در این ادعا- پیروی از سلف - تا چه اندازه صادق هستند؟

پیشینه و قرینه دینی

سلف چیست و سلفیه چه کسانی هستند؟ پاسخ این سؤال در برخی از منابع و متون مهم تقریباً به صورتهای متفاوت داده شده است:

در دایرةالمعارف بین المللی اسلام (of Islam Encyclopedia) در زیر عنوان -سلفیه - این گونه آمده است: (سلفیه، شاخه ای از اصلاح طلبان سنتگرای نوین اسلامی هستند که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفتند و مرکز ثقلشان مصر بود؛ اینان خواهان خلوص و پیرایش اسلام، از طریق بازگشت به روش «سلف صالح» بودند؛ دکترین اصلی اینان این بود که در ایمان و اعتقاد خویش به مسلمانان صدر اول اکتفا کنند...، سپس بحث را به مقاله اصلاح -Islah- در همین کتاب ارجاع می دهد.» در ذیل مقاله مزبور می گوید: (سلفیه کسانی هستند که خود را نظر تبعیت مطلق از قرآن و حدیث پیرو سلف صالح می دانند و سلف صالح عبارت است از سه نسل اول مسلمانان یعنی صحابه، تابعین، و تابعین تابعین. افرادی از این گروه با مباحث عقلی و منطقی مخالفند؛ از این روی باشیوه فقهای چون ابی حنیفه و استناد به «رای» و نظر عقلی، سرجدال و ستیز دارند. وهابیان را از این دید می توان سلفی به حساب آورد.) نویسندگان این مقاله مهم و مفصل که «عزیز احمد»، «آ.مراد» و «پروفیسور حامد الگار» هستند، اشکال و گونه های مختلفی از سلفیه را

با تفکر بعضاً متفاوت، اما کمابیش دارای وجوه مشترک، و نیز عملکرد سلفیها و مصادیق آنها را در کشورهای مختلف از جمله مصر، تونس، الجزایر، هند و... برمی شمارند. آنان در عداد برجسته ترین چهره های سلفیه، «محمد عبده»، «رشیدرضا»، «ابن بادیس»، «سنوسی»، «سیداحمد بریلوی» و «شاه ولی الله دهلوی» را می شمارند. در ضمن مستند دینی آنها، آیه ۵۶ سوره زخرف قرآن و حدیث معروفی از پیامبر (ص) است با این تعبیر که بهترین نسل، نسل معاصر من و پس از آن نسل بعدی و سپس نسل بعد از آن است.

پیشینه تاریخی

از نظر تاریخی ریشه این عنوان (سلفیه) به قرن چهارم هجری برمی گردد که برای اولین بار عده ای از آن زمان را بر خود نهادند. محمد ابوزهره نویسنده محقق مصری در این رابطه می گوید: «منظور از سلفیه کسانی هستند که خودشان را از نظر مذهبی به این عنوان وصف کردند. اینان افرادی از حنابله بودند که در قرن چهارم ظاهر شدند و مدعی بودند که عقاید و آرایشان به «احمد حنبل» برمی گردد که وی به نوبه خویش این عقاید و آرا را از «سلف صالح» برگرفته است. اینان از سویی با چالشهایی از جانب علمای خود حنابله روبه رو بودند که چنین عنوانی را برای آنان قبول نداشتند و از سویی درگیر تضادهایی با اشاعره بودند، چون اشاعره معتقد بودند که آنان خود پیرو حقیقی «سلف» هستند، نه این حنبلیان. از این رو برخوردهای سخت در میان این دو گروه صورت گرفت. مهمترین شاخصه فکری این گروه از حنابله این بود که به هنگام بحث از توحید، آن را به زیارتگاهها مرتبط می ساختند و نیز از نظر کلامی در رابطه با آیات تأویل و تشبیه، و با رأی معتزله که جنبه های عقلی و فلسفی داشت مبارزه می کردند. در این باره باید بحث مفصل تری صورت گیرد تا معلوم شود که آیا اینان در ادعای خود صادق هستند یا خیر؟ حتی امروزه نیز چنین مسئله ای به صورت جدی مطرح است، چنانچه مثلاً می بینیم که یکی از اساتید برجسته دانشگاه دمشق کتابی در این رابطه می نویسد با این عنوان که «آیا سلفیه مذهب است یا بدعت؟» و در آنجا می کوشد تا ثابت کند که یدک کشیدن عنوان سلفیه به وسیله جمعی، مخصوصاً «وهابیان» امر ناروا، غاصبانه و رندانه است.

خلاصه سخن «استاد ابوطی» در این کتاب این است:

اولاً مطلق ساختن پیشینان و چسبیدن غیر نقادانه به آنها روح ابتکار و شناخت متکامل اسلام را، از مسلمانان سلب و چنین اقلامی کند که فقط گذشتگان قادر به فهم و شناخت اسلام بودند و دیگر مسلمانان قادر به شناخت آن نیستند و اسلام دین غیر قابل شناختی است؛ در حالی که شناخت اسلام ملاک و اصولی دارد و هر کس در هر زمان که بخواهد مطابق همان معیارها می تواند اسلام را بشناسد و نیاز دینی و دنیایی خود را از آن طریق رفع کند.

ثانیاً چنین عنوانی تفرقه انگیز و تشخیص

طلبانه است، زیرا انتخاب عنوان «سلف» برای یک دسته، تعریضی است بر دیگر مسلمانان تا آنان بدین گونه خلفی و بدعتگزار تلقی شوند، چون مبنای ادعای «سلفی» براساس همان روایاتی که منشاء^(۶) انتخاب چنین شعاری شده است، این است که دیگران خلفی و بدعتگزار هستند و این تهمتی به همه مسلمانان عالم است.

مضافاً اینکه اینان در عمل و نظر با سلف صالح تفاوتها و اختلافهای فراوانی دارند. از سوی دیگر همان طور که گفتیم، عده‌ای از مسلمانان شکایت دارند که عنوان «سلفی» بودن باعث شده برخی ما را «وهابی» ببندارند، درحالی که چنین چیزی تهمت و ظلم است، مثلاً «عزیز احمد» یکی از پیروان فعال اندیشه «ابوالاعلی مودودی» دانشمند بلند پایه مسلمان پاکستانی و بنیانگذار جریان سیاسی اسلامی «جماعت اسلامی» در این کشور با ناراحتی تمام، چنین گلایه می‌کند:

«...عنوان سلفی بودن سبب شده است که عده‌ای آن را بد بفهمند و یا عمداً آن را حربه قرار دهند و ما را «وهابی» بخوانند، در حالی که چنین چیزی درست که نیست هیچ، بلکه تهمت و ظلم صریح نیز هست؛ چه اینکه ما نه تنها منکر سلفی بودن خویش نیستیم، بلکه شدیداً با وهابیه مخالف داریم، زیرا ما معتقدیم که اسلام دین «یسر» و دین سمحه سهله و سازگار با تمدن و پدیده‌های حاصل از تجربه بشری و کاملاً مخالف افراط و تفریط است؛ در حالی که

وهابیه‌ها، تنگ نظر، سختگیر، متعصب و خشک اندیش هستند. خوب است مسلمانان بین سلفیه‌ها و وهابیه‌ها فرق بگذارند، این دو فکر و اعتقاد فرق فاحش و اختلاف فراوان دارند. آیا از انصاف دور نیست که به مسلمانان صدیق و عالم و وسیع النظر، تهمت وهابی بودن بزینم و عملاً آنها را از کار و فعالیت سازنده اسلامی، در میان جوامع و ملت‌های اسلامی، بازداریم...؟^(۷)

مسئله مهم دیگر در رابطه با «سلفیه» این است که این جنبش، چنانچه گفتیم یک جنبش کاملاً همگون و یکدست نیست، چنانچه طیفها و دسته‌ها و افراد مختلف الفکر و ناهمگون، در عمل خود را به این عنوان «سلفیه» متصف می‌کرده‌اند؛ در اینجا می‌توان مثالهای فراوانی ارائه کرد: نزدیکترین مثال آن تضاد وهابیت با آن چیزی است که به صورت فراگیر «سلفیه» خوانده می‌شود، که در میان آن دو جریان، محققان تضادها و تفاوت‌های فراوانی را خاطر نشان می‌سازند.

در اینجا سخن نه تنها بر سر این است که «وهابیت» یک جنبش محافظه‌کار افراطی و «سلفیه» یک جریان انقلابی است، بلکه مهم تر این است که سلفیه به رهبری عبده کوشیده است جنبه‌های خردگرایانه اسلام را به دیگران معرفی کند، در حالی که وهابیت یک جریان خردستیز است.

دوم اینکه «محمد عبده» که در دوران معاصر رهبر سلفیه شناخته شده است تا حد زیادی، به قول یکی از بزرگان جهان اسلام

«خود را از تعصبات جاهلانه، تخلیه کرده بود» در حالی که وهابیت یک جریان شدیداً متعصب و وفاق ستیز است.

مورد دیگر، موضع سلفیه و یا مدعیان سلفیگری در برابر «تصوف» و عرفان است؛ می دانیم که علی الاصول سلفیه با تصوف و عرفان مخالفت شدید دارد و ابن تیمیه از نامداران مدعی سلفیت که در قرن هفتم رهبری این گروه را به عهده داشت، صوفیان و متصوفه، مخصوصاً «محمی الدین بن عربی» را تخطئه و حتی تکفیر می کرد؛ اما در هند افرادی همچون «سیداحمد سرهندی»، «شاه ولی الله دهلوی» و در تونس «سنوسی» و... به تصوف و عرفان علاقه و تمایل داشته اند.

در ضمن «اولیور روا» این موضوع را نیز بخوبی تشریح می کند که سلفیان در افغانستان چگونه نقش متضاد و متناقضی بازی کرده اند، از مخالفت شدید با تصوف و روحانیت گرفته تا تمایل شدید به تصوف و عرفان.

به این ترتیب ملاحظه می شود که ادعای سلفی بودن هم در مورد وهابیان و هم در مورد ابن تیمیه از سوی مسلمانان مورد پذیرش نبوده است. مثلاً یکی از دانشمندان بلند پایه سنی پس از نقل نظر ابن تیمیه در مورد منع زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص) می گوید: «ابن تیمیه در این سخن با جمهور مسلمانان اعم از سلف و خلف مخالفت بلکه مبارزه کرده است، زیارت روضه پیغمبر یادآور شکیباییها، جهاد و کوشش آن حضرت در اعتلای کلمه توحید و رفع شرک و

بت پرستی است. خود ابن تیمیه روایت کرده است که «سلف صالح» هرگاه از نزدیک روضه شریف پیغمبر (ص) می گذشتند. بر آن حضرت سلام می کردند.

امام محمدابو زهره پس از بیان این مطلب که در قرن هفتم، ابن تیمیه بارزترین چهره مدعی پیروی از سلف بود، این موضوع را به صورت مشروح و دقیق مورد بحث قرار می دهد که واقعاً ابن تیمیه تا چه حد در این ادعا صادق است؟ او با استدلال عالمانه، تفاوت فاحش نظریات و دیدگاههای ابن تیمیه با «سلف صالح» را به خوبی نشان می دهد و عجیب است که این اختلاف دیدگاه با سلفیه در مسائل کوچک و کم اهمیت نیست؛ بلکه این اختلاف دید و نظر درباره مهم ترین اصول اعتقادی و کلامی مسلمانان مانند توحید ذات و صفات خداوند، خلق و عدم خلق قرآن کریم، تشبیه و تجسم، تأویل و تفویض و... است.

اصولاً یکی از دلایل کسانی که در ابتدای ظهور نظریات ابن تیمیه با دیدگاههای او مخالفت کردند، این بود که این آرا با دیدگاه سلف، کاملاً ناسازگار است؛ چنانچه جانمایه سخن «اخنابی» در ردیه ای که بر او نوشته است هم همین است که علاوه بر مخالفت ملاک و معیارهای اصولی تر دینی، این نظریات با آرای «سلف» نیز کاملاً ناسازگار است. اولین کسی که مخالفت آراء و اندیشه های محمدبن عبدالوهاب را با اندیشه ها و دیدگاههای «سلف» مورد توجه قرار داد و آن را خاطر نشان ساخت، «شیخ

سلیمان بن عبدالوهاب» برادر او بود. شیخ سلیمان که خود به اندیشه سلف پایبند است و بارها به آن استناد ورزیده است، با لحن ناصح امین ولی با استدلال محکم به برادر نسبی خود گوشزد کرده است که: گفته‌ها و نظریات تو با نظریات و اندیشه‌های «سلف صالح» در تضاد و تناقض کامل قرار دارد و عملاً هم موارد فراوانی از این تناقضها را یادآوری کرده و بر روی آن انگشت می‌گذارد و الحق و الانصاف که در آن زمان این کار را به خوبی انجام داده است.

مخالفت با چنین ادعاهایی، همین طور ادامه یافت و از سوی مسلمانان، مخصوصاً صاحب‌نظران پذیرفته نشد.^(۸)

نتیجه و خلاصه بحث بالا این است که:
۱- از نظر تاریخی ادعای سلفی بودن به عده‌ای از حنابله در قرن چهارم هجری باز می‌گردد.

۲- این ادعا در قرن هفتم به وسیله ابن تیمیه احیا شد، اما در هر دو مورد از سوی مسلمانان مورد انکار و تردید قرار گرفت.

۳- در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب مدعی این عنوان شده و بعدها پیروان او کوشیدند که این عنوان مقدس را در انحصار خویش قرار دهند، اما این بار با شدت بیشتری مورد انکار مسلمانان قرار گرفتند.

۴- این عنوان در قرن سیزدهم هجری به وسیله محمد عبده شاگرد پرآوازه سید جمال و پیروان او تجدید شد. بارزترین چهرهٔ مروج این عنوان در دورهٔ اخیر «رشید رضا» نویسندهٔ معروف مصری بود و کسان دیگری چون سنوسی، ابن

بادیس، شاه ولی الله دهلوی، شیخ احمد بریلوی و... مروج و مبلغ سلفیگری در سرزمینهایی چون الجزایر، تونس، شبه جزیرهٔ هند، افغانستان و... شدند.

۵- مهمترین نکته اینک هر «سلفی»، «وهابی» نیست، چنانچه نشان دادیم تفاوت دیدگاههای فراوانی در میان این دو جریان وجود دارد.

۶- این عنوان مقدس (سلفیه) همواره دستمایه و دستاویز عناصر و دسته‌های متعصب فرقه‌گرا و افراطی قرار گرفته و این دسته‌ها کوشیده‌اند از این طریق برای خود در میان مسلمانان، مقبولیت و مشروعیت دینی دست و پا کنند.

۷- بسیاری از سلفیها از عنوان وهابیت نفرت دارند و استعمال چنین عنوانی را برای خود تهمت و حتی اهانت می‌دانند.

اما نتیجه اصلی از مباحث این بخش این است که مبانی فکری و نظری وهابیان عمدتاً دارای شاخصه‌ها و ویژگیهای زیر است:

۱- تمسک و توسل به اندیشه‌های احمد حنبل با افراط کاریها و برداشتهای نادرست از آن.

۲- خردستیزی و ظاهر پرستی افراطی تحت عنوان عمل به «سنت».

۳- تمسک افراطی به اندیشه‌های گذشتگان تحت عنوان پیروی از سلف صالح، با اینکه بسیاری از اندیشه‌ها و اعمال اینان مخالف آرای سلف صالح است.

۴- مقاومت و مبارزه با پدیده‌های نوین اجتماعی و تمدنی تحت عنوان مبارزه با بدعت.^(۹)

۳- محمدبن عبدالوهاب و آل سعود و تشکیل حکومت وهابی

پیشتر گفتیم که پس از آنکه شیخ محمد بن عبدالوهاب از همه جا رانده شد، رهسپار «درعیه» از شهرهای معروف «نجد» گردید. در آن وقت امیر «درعیه» «محمد بن سعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن «شیخ» رفت و بدین ترتیب ارتباط میان «شیخ محمد» و «آل سعود» آغاز گردید. در آن وقت که «شیخ محمد» به «درعیه» آمد و با «محمد بن سعود» توافق کرد، مردم آنجا در نهایت تنگدستی و احتیاج بودند. «آلوسی» از قول «ابن بشرنجدی» نقل می‌کند که من (ابن بشر) در اول کار شاهد تنگدستی مردم «درعیه» بودم سپس آن شهر را در زمان «سعود» مشاهده کردم، در حالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند. البته «ابن بشر» شرح نداده است که این ثروت هنگفت از کجا پیدا شده بود، ولی از سیاق تاریخ معلوم می‌شود که از حمله به مسلمانان قبایل و شهرهای دیگر «نجد»، (به جرم موافقت نکردن با عقاید وی)، و به غنیمت گرفتن اموال آنان به دست آمده بوده است. یکی از بزرگترین نقاط ضعف برنامه زندگی «شیخ» همین است که با مسلمانانی که از عقاید او پیروی نمی‌کردند، معامله کافر حربی می‌کرد. و برای جان و ناموس آنان ارزشی قائل نبود.

طبق این رویه مثلاً از اهالی یک قریه به نام «فصول» در شهر «احسا» سیصد مرد را به قتل

رسانیدند و اموالشان را به غارت بردند. «شیخ محمدبن عبدالوهاب» در سال ۱۲۰۶ درگذشت و پس از «شیخ محمد» هم پیروان او به همین روش ادامه دادند. مثلاً در سال ۱۲۱۶ «امیر سعود» وهابی سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و به شهر کربلا حمله ور شد، کربلا در این ایام در نهایت شهرت و عظمت بود و زائرین ایرانی و ترک و عرب بدان روی می‌آوردند، «سعود» پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید و کشتار سختی از مدافعین و ساکنین آن نمود.

پس از آنکه «امیر سعود» از کارهای جنگی فراغت یافت به طرف خزینه‌های حرم امام حسین علیه‌السلام متوجه شد، این خزاین از اموال فراوان و اشیاء نفیس انباشته بود، وی هر چه در آنجا یافت، برداشت و به غارت برد. «کربلا» پس از این حادثه به وضعی درآمد که شعرا برای آن مرثیه می‌گفتند. «وهابیها» در مدت متجاوز از دوازده سال، گاه و ناگاه، به شهر «کربلا» و اطراف آن، و همین طوره شهر «نجف» حمله می‌کردند و غارت می‌کردند و از روزی که حرمین شریفین در قبضه این گروه درآمد و نجدیهای وهابی در پس سازش با استعمار بریتانیا براساس متلاشی شدن امپراطوری عثمانی و تقسیم کشورهای عربی در میان ابرقدرتهای وقت، بر مکه و مدینه و آثار اسلامی دست یافتند، در هدم آثار رسالت و قبور و بیوت الهی بیش از حد کوشیدند.^(۱۰) و این امر

در زمان ملک عبدالعزیز از نوادگان محمدبن سعود انجام شد که با کمک انگلستان و جمعیت اخوان توانست سلطه آل سعود را در سراسر عربستان بگستراند.^(۱)

جمعیت اخوان که توانستند در قدرت گیری سعودیها در عربستان نقش موثری ایفا نمایند، وهابیانی بودند، متعصب که نسبت به هر عامل پیشرفت مخالفت می نمودند و در این راه سرسختانه ایستادگی می کردند. قطع کردن سیمهای تلفن، مخالفت با استفاده از اتومبیل و تلویزیون و... از جمله اقدامات متعصبانه ای بود که در انجام آن، از هیچ تلاشی دریغ نداشتند.

علل موفقیت آل سعود و تشکیل دولت وهابی
علت اینکه ابن تیمیه با همان عقاید موفق نشد و بارها به زندان افتاد ولی محمدبن الوهاب با همان عقاید و با افراط گرایی بیشتر نهایتاً موفقیتهایی به دست آورد و امروزه افکار او در گوشه و کنار عالم اسلامی تبلیغ می شود و طرفدارانی دارد عبارت است از:

۱- عوامل داخلی: هنگامی که فرزند عبدالوهاب تحت تأثیر افکار ابن تیمیه قرار گرفت و آن را تبلیغ می کرد، آل سعود برای تحکیم پایه های امارت خود در منطقه نجد می کوشید و گرویدن و حمایت از محمدبن عبدالوهاب را که تحت عنوان دین واقعی با روحيات متعصبانه مردم نجد سازگاری داشت بهترین وسیله برای بسط سلطه خویش در آنجا یافتند و آن را راه مناسبی

برای مقابله با سلطه امپراطوری عثمانی و سایر رقبای خود در شبه جزیره عربستان یافتند. بدین ترتیب ترکیب و همکاری عنصر فکری وهابی و عنصر سیاسی - نظامی آل سعود زمینه مساعد را برای موفقیت هر دو فراهم ساخت.

۲- نقش استعمار در شکل گیری و توسعه جنبش وهابیت: امپریالیسم با توجه به ریشه دار بودن مذهب در کشورهای اسلامی به ویژه در خاورمیانه برنامه درازمدتی را باهدف بهره گیری از مهره های انعطاف پذیر و سوق دادن اندیشه آنان در جهت مصالح و دفاع از منافع امپریالیسم تدوین کرده بود.

مستر همفر، جاسوسی انگلیسی بود که از مایه های شناخت مذهبی نسبت به اسلام برخوردار بود. گویا وی با زیرکی بسیار محمدبن عبدالوهاب را می یابد. و با برگزاری جلسات بحث و جدل در مورد موضوعات اعتقادی موفق به نفوذ در افکار ابن عبدالوهاب می گردد. همفر در خاطرات خود، می نویسد: «با محمدابن عبدالوهاب قرار گذاشتیم که در تغییر قرآن بر پایه اندیشه های جدید و بر مبنای آرای صحابه و پیشوایان دین و علما و مفسران گفتگویی داشته باشیم. قرآن را می خواندیم و در اطراف آیه بحث می کردیم، نقشه من این بود که به هر ترتیبی شده، او را در دام وزارت مستعمرات انگلیس بیندازم».

دولت انگلستان از طریق همفر یک طرح ۶ ماده ای را برای اجرا در جامعه اسلامی که در

- نهایت تماماً به نفع استعمار انگلیس بود به محمدبن عبدالوهاب ابلاغ می‌دارد که به شرح ذیل بود؛
- ۱- تکفیر همه مسلمانان و این که مسلمانان همه از واقعیت اسلام خارج‌اند و خون آنها هدر است و باید آنها را کشت و اموالشان را غارت نمود، زنان و کودکان را به عنوان غلام و کنیز خرید و اسیر کرد.
 - ۲- خراب کردن کعبه در صورت امکان تحت عنوان این که این جازمانی مرکز بتها و از جمله آثار بت پرستی و شرک است و منع کردن از حج، وادار کردن قبایل با دیه نشین عرب به کشتن حجاج و غارت اموال و پول آنها.
 - ۳- سرپیچی از فرمان حکومت عثمانی و تحریک افراد به جنگ با دولت عثمانی و تهیه لشکر و ارتش برای اجرای این هدف.
 - ۴- خراب کردن گنبدها، حرمها و مکانهایی که در مکه و مدینه و سایر شهرها از نظر مسلمانان مقدس است، به عنوان این که اینها تماماً مظهر شرک‌اند و پناه آوردن و اظهار علاقه کردن به این مکانها شریک برای خداوند قرار دادن است و تا آنجا که ممکن است، باید شخصیت پیغمبر و بزرگان دین را در نظر مسلمانان کوچک و ناچیز جلوه داد که اینها هر که بودند، رفتند و دیگر وجودشان در اوضاع دنیای امروز مؤثر نیست.
 - ۵- باید استبداد، ترس و اغتشاش را به هرنحوی شده، در شهرها و مناطق اسلامی منتشر کرد.
 - ۶- قرآنی باید بین مردم منتشر کرد که در آن،
- مقدار کم یا زیادی از احادیث درج شده باشد. (۱۳) سالهای بعد که در برنامه شش ماده‌ای موفقیت‌هایی حاصل گردید، وزارت مستعمرات تصمیم گرفت، از نظر سیاسی در جزیره العرب مسلط شود لذا محمدبن سعود را به همکاری با محمدبن عبدالوهاب فراخواند از این قرار که حل و فصل امور دینی با محمدبن عبدالوهاب باشد و مسئولیت سیاسی با محمدبن سعود. برای استعمار که از این گونه افکار به شدت استقبال می‌کرد اندیشه‌های وهابیت دستاویز خوبی بود تا:
- اولاً: اسلام را به جهانیان به عنوان یک دین بی‌روح، خشک و جامه و مرتجع معرفی نماید (آن‌طور که بعدها اسلام القاعده و طالبان در افغانستان چنین پیامدی برای جهان اسلام داشت).
- ثانیاً: گرویدن مسلمین سایر فرق به وهابیت سبب می‌شد تا از روح و واقعیت اسلام دور گردند.
- ثالثاً: استعمار می‌خواست دست امپراطوری عثمانی را از حجاز کوتاه کرده و این امپراطوری را تجزیه کند. لذا در زمان قدرت‌گیری آل سعود در سراسر عربستان نیز به حمایت از وهابیان در حجاز پرداخت. یعنی استعمار انگلستان ابتدا شریف حسین حاکم مکه را علیه امپراطوری عثمانی شورانیده و در این درگیریها از شریف حسین حمایت کرد و سپس دست وهابیان را برای تصرف حرمین شریفین باز گذاشت. سپس در درگیری آل سعود با آل شمر و آل رشید که

رقیب آل سعود و مورد حمایت عثمانی بودند از آل سعود حمایت نموده و افسران اطلاعاتی انگلستان نظیر «لورنس» در این کار آنان را یاری می نمودند.^(۱۳)

وهاپیون ونوگرایی

چون ابن سعود روی کار آمد، با دو نیرو مواجه بود که ناگزیر باید با آنها کنار می آمد؛ یکی، زمامداران امور دینی در نجد که سخت به تعالیم محمد بن عبدالوهاب پایبند بودند و با هر چیز تازه‌ای به شدت مخالفت می کردند و حتی تلگراف با سیم و بی سیم و دوچرخه و اتومبیل را بدعت و برخلاف دین می دانستند. نیروی دیگر، موج تمدن جدید بود که نظام حکومت، بسیاری از وسایل آن را لازم داشت. به تدریج که سعودیها در عربستان به قدرت رسیدند، چون نمی توانستند با افکار متعصب و هابی بر مردم حکومت نمایند و با سرزمینهای دیگر ارتباط برقرار سازند، بنابراین برای تعدیل این اندیشه‌ها گام برداشتند و سعی نمودند تا ایده و هابیت را متناسب با ضرورت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی جدید تغییر دهند. نتیجه این شد که حکومت، حد وسط میان این دو نیرو را گرفت؛ به این معنی که دیگر ممالک اسلامی را مسلمان دانست و در کنار تعلیمات دینی، تعلیمات مدنی را قرار داد و اداره حکومت را بر گونه‌ای از نظام جدید استوار ساخت و اجازه داد که اتومبیل و هواپیما و بی سیم و غیره مورد استفاده قرار گیرد.

با تمام اینها باز و هابیت (در شکل خالص و ناب اولیه اش) مجموعه‌ای واپس گرا بوده است و آنان با دلارهای نفتی شان اندیشه و هابی را در منطقه، تبلیغ می نمایند، ناگفته نماند که هم اکنون نیز و هابیون در جامعه خود اعتقادات تعصبی را عملی می سازند. عدم رانندگی بانوان، عدم حق ورود به دانشگاهها برای خانمها و... از این دست به شمار می رود که در واقع تضییع حقوق اجتماعی است که ریشه در عقاید و هابی دارد. جدیدترین شکل تفکر و هابی رامی توان در نظام و شیوه حکومت منسوخ طالبان در افغانستان مشاهده نمود. به هر حال در سالهای اخیر و هابیت خصوصاً در مهد آن یعنی عربستان، خود را متنوع نسبت به آیینش جلوه می دهد و در واقع «وهاپیت دهه ۸۰ مدرن شده و تلطیف گشته و ترکیبی از و هابیت عبدالعزیز و فیصل با فرهنگ مصرفی طبقه متوسط سعودی است.

۴- شیعه ستیزی و هابیت

رگه‌های اندیشه ضد شیعی و شیعه ستیزی را در پیشینه افکار و هابیان از بر بهاری گرفته تا ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب می توان دید که امروزه همین دیدگاه در میان و هابیان وجود دارد. اندیشه بر بهاری در رابطه با شناسایی پیشینه افکار و هابیت از این نظر نیز مهم است که او علاوه بر عقاید خاص خود، یک دیدگاه شدیداً فرقه گرا و متعصبانه داشته و مخالفت و ضدیت او با شیعیان مکتب اهل بیت (ع) در آن زمان غائله‌ها ایجاد کرد. از مشخصه بارز تفکر

ابن تیمیه، خصومت بی حد و مرز وی با شیعیان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت «ع» است. او در اوج گرفتاری مسلمانان از ناحیه حملات پی در پی مغولان و تهدید صلیبیان، همه چیز را نادیده گرفت و به ارائه چهره ای غیر اسلامی از شیعه پرداخت. نقل شده است که وقتی کتاب گرانبهای «منهاج الکرامه» نوشته دانشمند عالی مقام شیعه علامه حلی به دست او رسید. پس از مقداری ورق زدن در حالی که بدنش می لرزید خطاب به حاضران در محفل خویش گفت: من اکنون مقابله با این فرقه گمراه را از هر کار دیگر واجب تر می دانم!^(۱۴) ابن تیمیه کتاب مشهورش «منهاج السنه» را در رد کتاب «منهاج الکرامه» علامه حلی (فقیه نامدار شیعه) نوشته و بیشترین عقاید خود را در آن آورده است. و «علامه حلی» دانشمند بزرگ شیعه را که در آن زمان در مصر و شام به عنوان «ابن مطهر» شهرت داشت، در این کتاب بارها «ابن متنجس» خطاب می کند و این در حالی است که وقتی همین کتاب او به دست علامه حلی می رسد، پس از خواندن آن با متانت خاص می گوید: «اگر می فهمید که چه می گویم، جواب او را می نوشتم».

او راستی هم سخت در این راه کوشید و با نوشتن کتاب «منهاج السنه فی نقض الکلام الشیعه القدیره» تمام تلاش و توان خود را در این راه به کار گرفت تا شیعه را، یک جریان سیاسی مرتبط با یهود و دشمن اسلام، معرفی کند و در این راه علاوه بر زنده کردن داستان مجهول «عبدالله ابن سبا» همانند «ابن عبدربه» کوشید، تا مشترکات بین شیعه و یهود را پیدا و ارائه کند و نتیجه بگیرد که گویی شیعه نیز همانند یهود دشمن دیرینه اسلام است که به کمتر از نابودی این دین مقدس و پیروان آن راضی نخواهد شد!^(۱۵) علامه امینی «ره» در الغدیر، شانزده مورد از مواردی را نقل می کند که ابن تیمیه آنها را از مشترکات شیعه و یهود قلمداد کرده و خواسته است این مسئله را ثابت کند که شیعه همانند یهودیان دشمن اسلام و مسلمانان است!!^(۱۶)

آری این عداوت نسبت به شیعه، ابن تیمیه را وادار می کند که از هیچ تهمتی نسبت به پیروان تفکر علوی دریغ نکند؛ مثلاً او تشریف به مشاهده مشرفه و زیارت عتبات عالیه را از سوی شیعیان که به قصد تقرب به ذات احدیت و استمداد از ارواح مقدسه اولیای خداوند و معصومان (ع) در جهت رستگاری صورت می گیرد، آن چنان وارونه جلوه می دهد که گویی شیعه این اعمال را به جای حج واجب انجام می دهد و ائمه خویش را در جایگاه خداوند قرار داده است.

او در جایی می گوید: «سفری که مشرکان و کفار به اماکن و قبور بزرگان خود می کنند، همان حج ایشان است و قصدشان از خضوع و تضرعی که نزد قبور می کنند همان است که مسلمانان برای خدا به جامی آورند. اهل بدعت و ضلالت از مسلمانان نیز از جمله «رافضیان» به همین گونه اند که سفر به مشاهد و قبور امامان و بزرگان خود را حج می نامند... و می گویند به حج اکبر می رویم و علمی را به عنوان علم حج بر

می‌دارند... علمی را که اینان برپا می‌دارند مانند علمی است که مسلمانان برای حج بلند می‌کنند... این فرقه سفر به سوی قبر پاره‌ای از مخلوقات خدا را «حج اکبر» و حج بیت الله الحرام را «حج اصغر می‌نامند»^(۱۷) این تعصب اگر چند در همه موارد در روح و روان او مشهود است اما در هنگام برخورد با «صوفیه» و «شیعه» به اوج خود می‌رسد و کاملاً از کنترل خارج می‌شود. مخصوصاً در ارتباط با شیعه که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد و تا آن حد پیش می‌رود که فضایل حضرت علی (ع) را انکار می‌کند و در مواردی به حضرتش تهمت و جسارت روا می‌دارد. چنانچه همین حقیقت را یکی از عالمان مشهور اهل سنت به نام «ابن حجر عسقلانی» به هنگام نقد کتاب «منهاج السنه» چنین بیان می‌کند: «ابن تیمیه در این کتاب علاوه بر التزام به عقاید حشویه و تشبیه و تجسیم حضرت احدیت و مردود دانستن احادیث معتبر نبوی (ص)، تعصب را نسبت به شیعه تا بدانجا رسانده است که به تنقیص مقام حضرت علی (ع) پرداخته است.»^(۱۸)

مرحوم سید محسن امین در «کشف الارتیاب» موارد متعددی از جسارت ابن تیمیه به حضرت امیر (ع) را نقل می‌کند که تعصب و خشم او نسبت به تشیع، او را به چنین امر خطیری وادار کرده است. به همین دلیل ابن حجر هیثمی می‌گوید: عده‌ای از مسلمانان ابن تیمیه را منافق می‌دانستند چون او با حضرت علی (ع) دشمنی می‌ورزید و پیامبر (ص) فرموده است: «یا علی!

ترا جز شخص منافق دشمن نمی‌دارد.»^(۱۹) ابن تیمیه قائل به تجسیم خداوند بوده و اموری را جزء توحید می‌داند و در همین حال زیارت قبر پیامبر و دعا در آنجا را بدعتی می‌داند که با توحید منافات دارد. متأسفانه همین فتواها بعدها حربه‌هایی در دست وهابیان می‌شود که سایر مسلمانان خصوصاً شیعیان را تکفیر کرده‌اند. ابن حجر هیثمی می‌گوید: «مردم درباره ابن تیمیه چند گروه هستند، گروهی او را مجسمه می‌دانند چون او برای خداوند دست و پا و ساق و صورت... به معنای حقیقی قائل است... گروهی دیگر او را فردی زندیق می‌دانند چون او با علی دشمنی ورزید و حدیث نبوی معتبر می‌گوید: دشمن علی منافق است و...»

محمد بن عبدالوهاب معتقد است که مسلمانان معتقد به شفاعت، زیارت و... از کفار و یهود بدترند و این امر را در موارد عدیده اظهار داشته است. از جمله در رساله «نواقص الاسلام» در ضمن آموزش به پیروان خویش، می‌گوید: «هر کس این مشرکان را کافر نداند و در کافر بودن و یا بطلان آیین آنان شک کند، او خود نیز کافر است. یا «از این خوانندگان غیر خداوند (مسلمانان) جزیه گرفته نمی‌شود، در حالی که از «یهود» گرفته می‌شود، ازدواج با اینها جایز نیست در حالی که ازدواج با یهودیان جایز است؛ که کفر اینها شدیدتر و غلیظ تر از کفر یهودیان است.»

شیخ، آن قدر از مسلمانان رنجیده خاطر و ناراحت است که حتی از آنها جزیه گرفتن و

ازدواج کردن با زنانشان را نیز دریغ می‌دارد!! حال، وقتی از آنها جزیه گرفته نمی‌شود و ازدواج با زنان و دخترانشان نیز جایز نیست، تکلیف اینها چیست؟ تنها پیشنهاد شیخ در این قسمت این است که آنان یا اطاعت ما را بپذیرند و یا کشته شوند. وهابیان بدون اینکه تعریف از بدعت ارائه دهند شیعیان را بزرگترین بدعت‌گزاران در میان مسلمانان می‌دانند شیخ عبدالله بن باز مفتی رسمی عربستان سعودی و متأخرترین مدافع رسمی تفکر وهابیت نیز بدون تعریف بدعت، چنین فهرست بلندی از آن (براساس آنچه در کتاب السنه و البدعه فی الضوء الشرع از فتاوی‌ای بن باز نقل شده) ارائه می‌کند: «شکی نیست در اینکه بسیاری از اعمالی که امروزه و بلکه از ده قرن قبل به این طرف مسلمانان انجام می‌دهند، بدعت است که از جمله آنهاست: زیارت قبور، گنبدسازی، مراسم میلادها و وفیات، خطاب کردن به مردگان بر سر قبر آنها، زینت کردن مساجد و قرآنها، استفاده از دخانیات، گذاشتن شارب، تراشیدن ریش، پوشیدن لباس کوتاه و یا بسیار بلند، نقاشی، عکاسی، مجسمه‌سازی، سوار شدن زنها به عنوان راننده در اتومبیل، اسب سواری آنها به صورت منفرد در بعضی از کشورها، کار کردن زنها در ادارات و مراکز تجاری، آشپزی و خانه‌داری مردان، خواندن قرآن در مأذنه‌ها به صدای بلند، قصیده سرایی و مداحی برای پیامبر(ص) و اولیاء و آنچه که در میان شیعیان عامی مرسوم است مثل زیارت پرطمطراق

امامانشان و عبادت بر سر قبور آنها و مراسم عاشورا و نوحه خوانی، سینه‌زنی، لعن مسلمانانی همچون معاویه، بوسیدن دست سادات و علما، بوسیدن قبر پیغمبر(ص) و اولیا و پیشوایان مذاهب و طریقه‌ها، تعظیم و تکریم اولیا، تعویذ نویسی، فالگیری، شگون زنی، تعیین روز نحس و روز سعد، مصرف فرآورده‌های صنعتی کفار و همه اینها بدعت و حرام است و به خدا پناه می‌بریم از گناه عظیمی که ارتکاب این اعمال در بردارد!

و جالب‌تر از همه فهم یک وهابی جدیدالعهد پاکستانی عثمان سلفی در کتاب الأتقادمن البدعه است که می‌گوید: «همان طور که مسلمانان در قرن هفتم در بدعت غرق شده بودند و علما و مردان مجاهد به سرکردگی امام تقی‌الدین احمد بن تیمیه، آنها را با مجاهدت و فداکاری و حتی قربانی دادن، از بدعت و ضلالت نجات دادند، امروزه مانیز چنین وظیفه و مسئولیتی داریم، منتها آن روز عامل بدعت، تنها یهود و مسیحیت بود، ولی امروزه، به آنها شیعه و صوفیه نیز افزوده شده بلکه این دو تایی اخیر در بدعت‌گزاری از دو تایی اولیه نقش و اثر بیشتری دارند چون آنها دشمن بیرونی و اینها دشمن درونی اسلامند! ... تلویزیون، تلفن، رادیو، ضبط، سینما، تئاتر، سیگار و امثال اینها از دو تایی اولی اما قبرپرستی (زیارت قبور ائمه، شهدا و صلحا)، گریه و زاری برای آنها، پرستش امامان و پیشوایان، آدم‌کشی (سینه‌زنی) در عاشورا، روز کشته شدن حسین بن علی «کرم

الله وجهه»، دعا بلند خواندن، ذکر بلند گفتن، پخش قرآن از مأذنه‌ها به صدای بلند، برگزاری مراسم و فیات و میلادها از زردشتیهای ایرانی گرفته شده، و... همه و همه از دو تای اول»^(۲۱) وهابیان عقاید و نظریات خود را در مورد شیعیان نه به آدرس خودشان، بلکه به نشانی علمای اسلام می‌نویسند تا برای آنها پشتوانه دینی و علمی محکم دست و پا کنند. چنان که یک نویسنده وهابی مجهول‌الهویه، به نام عبدالغنی و داد در کتاب تفرقه‌انگیزی به نام المرابطه الاسلامیه در تمام موارد با ادعاهای بی‌پایه خویش به همین نحو برخورد می‌کند. مثلاً به این نمونه توجه کنید: «... علمای اسلامی، شیعیان را از جرگه مذاهب حقه اسلامی خارج می‌دانند و می‌فرمایند که تشیع از روی بغض و لجاج به وجود آمده است. اینها از ته دل به اسلام نگرویده‌اند، لیکن از ترس مسلمانان و یا برای فریب آنان به تکالیف اسلامی تظاهر می‌کنند. اینها نسبت به صحابه اکرم و زوجات مطهر نبی اکرم (ص) بغض و کینه‌ای بالاتر از یهود دارند، با خلفا و اولیای اسلامی خصومت و دشمنی دارند و همه را ناسزا می‌گویند. اعمال و عبادتشان به طریقه باطل انجام می‌شود و... از همین جهت تمام علمای اسلامی در سال ۱۳۴۵ هجری قمری به کفریت این گروه فتوا دادند و از امیر مسلمین تقاضا کردند که از آنها به زور بیعت بگیرد و عبادات و تکالیف اسلامی را از نو به آنان یاد بدهد و...».

یک روحانی وهابی متأخر پاکستانی می‌نویسد: «علمای اسلام اتفاق دارند که زیارت قبور و شفاعت و توسل و ... به نام اشخاص، امامها... حرام و پرستشگران اشخاص همه از این مبین اسلام خارج و کافر مکفر هستند و اگر توبه نکردند مسلمانان باید آنها را بکشند والا خودشان مسلمان نیستند...» سپس می‌گوید «مراد از پرستش گران قبور و اشخاص، شیعه‌ها و صوفیه هستند. بر تمام عالم معلوم است که شیعیان مزار اشخاص به نام امام و امام زاده را پرستش می‌کنند و... و قبور آنان را از قبر مبارک رسول الله فخریم تر (مجلل تر) می‌سازند. تمام شیعیان به همین قیاس عمل می‌کنند به خصوص ایرانیها که امامانشان را نعوذ بالله از ذات ذوالجلال تعالی شانه خیلی بالاتر می‌دانند و اگر قسم بخورند اول به نام الله قسم می‌خورند و اگر قبول نشد به امامهایشان قسم می‌خورند و...»^(۲۱)

در سالهای اخیر که خلا ایدئولوژیک در آسیای میانه سبب شد تمام ایدئولوژیهای پرتطرفدار به این نواحی هجوم آورند تفکر وهابیت نیز پیدا شده و با انرژی زیاد با دواندیشه دیگری یعنی دموکراسی غربی و ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران مبارزه می‌کند. ولی به نظر می‌رسد که با اولی به نوعی مفاهمه رسیده است زیرا چندان حساسیتی علیه آن نشان نمی‌دهد اما تمام قوت خود را علیه ایدئولوژی انقلاب اسلامی مصروف می‌کند. متأسفانه راهی که طرفداران این دیدگاه در پیش گرفته‌اند تبلیغات

مذهبی و خصمانه علیه تشیع و ایران است. چشم دوختن وهابیان به افغانستان که در قالب طالبان شکل گرفته بود نمودی از همان حضور هدفمند استعمار در قالبهای مختلف خویش علیه نهضت شیعی امام خمینی است که تمام منطقه و جهان را تحت تأثیر قرار داده است. استعمار جدید این جماعت را در مقابل انقلاب اسلامی ایران در افغانستان روی کار آورد اما به این نتیجه رسید که علی رغم اینکه این حربه در دهه های گذشته در عربستان سعودی برای شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه جهان اسلام مفید واقع شد اما شرایط فکری و فرهنگی امروز در جهان به حدی تغییر کرده است که وهابیت و تعصب بدوی دیگر جوابگوی نیازهای استعمار نیست و لذا ناچار شد خود برای حذف آن اقدام کند.

فیض الحق نویسنده معروف پاکستانی، پس از انجام یک سلسله اعمال تروریستی توسط گروه خشن و فرقه گرای «سپاه صحابه» علیه شیعیان چنین نوشت: «... چنین به نظر می آید که عقاید وهابی که زمامداران عربستان سعودی مبلغ و حامی آن می باشند، در دنیای عقلانی امروز، قادر نیست خود را از راه منطق و استدلال بر افراد و جوامع بقبولاند. چرا که حامیان آن، مجبور شده اند با صرف میلیونها آن را بر جمعی بدبخت، جاهل و کوردل بقبولانند و جوی مملو از خشونت و ارباب را به وجود آورند تا در چنین فضایی، برای پذیرش افکار و عقاید، طمع و خشونت جای منطق و استدلال را بگیرد، قدرت تشخیص و تفکیک حق از باطل و سره از ناسره، از جامعه و افراد گرفته شود. این نوع برخورد فقط از ضعف منطق و فقدان پذیرش دینی ناشی می شود و اینها به خوبی می دانند که در شرایط عادی این طرز تفکر در میان مسلمانان زمینه پذیرش ندارد، چون دارای اصالت دینی و عقلی نیست.

حامد محمد خبیر که خود سنی مالک مذهب اما مشتاق وحدت اسلامی است کتابی در رد تهمت های وهابیت علیه شیعه نوشته و در آن پس از تشریح نقش برجسته شیعیان در رشد و شکوفایی فرهنگ اسلامی و ضرورت حفظ وحدت «ملل مسلمان» در برابر تهاجم کفار و یهودیان نژادپرست، اتهامات بی اساس وهابیان علیه شیعه را نقل و یک یک رد کرده است و می گوید: این امر بس عجیبی است که وهابیان خود را سنی و پیرو یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت قلمداد می کنند، در حالی که بدون استثناء تمام پیروان مذاهب اربعه را تکفیر می کنند...!»

اگر سخن زیبای «جاوید اقبال» دانشمند منصف و بصیر بنگلادشی در کتاب حیات عقلی اسلام را در پاسخ به یکی از فتاوی علمای وهابی نیاوریم این بحث ناتمام خواهد بود. در ابتدا لازم است جهت اطلاع بیشتر، جریان و اصل فتوای نقل کنیم:

در سال ۱۳۴۳ هجری قمری علمای وهابی عربستان سعودی در ارتباط با شیعیان احساء و قطیف - دو نقطه شیعه نشین در عربستان -

فتوایی صادر کردند که متن آن این است: «دربارۀ این رافضیان چنین فتوا می‌دهیم که امام (ابن سعود) آنها را وادار کند که به اسلام بیعت کنند و از اظهار شعارهای دینی‌شان منع شوند. و نیز بر امام لازم است که آنها را نزد شیخ ابن بشر (عالم وهابی) حاضر کند تا بر دین

خدا و رسول با او بیعت نمایند و آنها را مجبور کنند که از صلحای اهل بیت و عترتشان حاجت نطلبند و از بدعتهای دیگری چون مراسم سوگواری و دیگر مراسم مذهبی‌شان پرهیز کنند. از زیارت عتبات و مشاهد منع شوند و وادار گردند که در اوقات پنجگانه نماز در مسجد حاضر شوند و امام جماعت، مؤذن و محتسب از اهل سنت بر آنها موظف گردند تا اصول سه گانه دین (توحید، نبوت و معاد) را به

آنها آموزش دهند و اگر مکانهایی برای برگزاری بدعت‌هایشان - منظور مراسم مذهبی است - دارند باید خراب گردد و از برگزاری این بدعتها در مساجد جلوگیری شود و هر کس از شیعه احساس از این حکم سرپیچی کرد از بلاد اسلامی بیرون رانده شود. رافضیان قطیف را نیز ابن بشر به همین احکام ملزم سازد.

دانشمند مزبور پس از نقل این فتوا، دردمندانه چنین می‌گوید: «اگر گرد و غبار جهل و عصبیت و عرق بدوی (و یا حتی حطام دنیوی) چشم بصیرت این حضرات را کور نمی‌کرد، می‌فهمیدند که: اولاً چنین حکمی مخالف آیات و روایات صحیح اسلامی است.

ثانیاً بر اساس شهادت تاریخ، شیعه یک فرقه جدید التأسیس نیست و همپای ظهور اسلام عمر دارد و تا حال کسی آنها را تکفیر نکرده است، پس باید چنین قبول کنیم که تمام پیشوایان دینی ما یا جاهل به احکام اسلام بودند و یا بی‌اعتنا! نعوذ بالله من ذالک.

ثالثاً چگونه چند انسان تنگ نظر و بی‌خبر از همه جا به خود حق می‌دهند که صدها میلیون مسلمان موحد را کافر بدانند؟! رابعاً اگر شیعه را از حیات عقلی و فرهنگی اسلام برداریم، دیگر برای ما چه می‌ماند؟ خامساً در شرایطی که مسلمانان نیاز شدید به وحدت و همدلی دارند، آیا این گونه فتاوا، خیانت به تمام آرمانهای سیاسی - فرهنگی آنها نیست؟

سادساً آیا اینها جرأت دارند که چنین فتاوی غلیظ و شدیدی نسبت به کفاری که روزگار مسلمین را سیاه کرده‌اند، بدهند و...» (۲۳)

۵- افکار کنونی وهابیان

- ۱- تحریم تعمیر قبور اولیاء خدا: آنان تعمیر قبور و ساختن بنا بر روی قبور پیامبران و اولیاء الهی و صالحان را حرام دانسته و بر لزوم ویرانی آنها فتوا می‌دهند. به طوری که پس از کسب قدرت برای انهدام و ویران کردن آن، ابقاء آنها به همان صورت حتی یک روز هم جایز نیست.
- ۲- تحریم مسجدسازی در کنار قبور صالحان: با استناد به چند حدیث بر تحریم بنای مسجد در جوار قبر صالحان استدلال کرده‌اند.

۳- تحریم زیارت قبور مؤمنان: وهابیان سفر برای زیارت قبور اولیاء را سفر حرام دانسته و ممنوع اعلام می‌دارند و حتی فتوا به شکسته بودن نماز در چنین سفری می‌دهند.

۴- تحریم برگزاری نماز و دعا نزد قبور اولیاء: وهابیان این عمل را ابتدا منع کرده و سپس رنگ شرک به آن داده‌اند.

۵- تحریم توسل به اولیاء الهی: آنان توسل به اولیاء الهی را نامشروع و بدعت معرفی نموده و شرک می‌دانند.

۶- تحریم بزرگداشت موالید و وفیات اولیاء: وهابیان این اجتماع و بزرگداشت را بدعت و حرام می‌دانند.

۷- هر نوع تبرک و استشفاء به آثار اولیاء الهی و مثلاً بوسیدن محراب یا منبر پیامبر را بدعت، شرک و حرام می‌دانند.

۸- تحریم استمداد از ارواح اولیاء الهی

۹- تحریم طلب شفاعت از اولیاء الهی: اگر چه معتقدند که روز قیامت شافعان خصوصاً پیامبر درباره گنهکاران امت شفاعت خواهند کرد اما ما حق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم و اگر چنین کنیم این یکی از اقسام شرک خواهد بود.

۱۰- تحریم سوگند به غیر خدا: وهابیان دو نوع سوگند را حرام و شرک در عبادت می‌دانند. یکی سوگند دادن خدا به حق و مقام اولیاء و دیگری قسم یاد کردن به غیر خدا.

۱۱- تحریم نذر بر اهل قبور مشرفه: عبدالله قصیمی در کتاب الصراع می‌نویسد: «شعبه به

خاطر اعتقاد به (الوهیت) علی و فرزندان او، قبر و صاحبان آن را می‌پرستند، از این جهت مدفن آنها را آباد کرده و از هر گوشه جهان به زیارت آنان می‌شتابند و نذر و قربانی تقدیم آنها می‌کنند». البته ابن تیمیه مسئله را مختص شیعه ندانسته و گفته: «هر کس برای پیامبر یا پیامبران دیگر و اولیاء چیزی نذر کند بسان مشرکان می‌گردد که برای بتهای خود نذر می‌کردند... و کافر می‌گردد».

۱۲- تحریم استغاثه و کمک خواهی و ندای اولیاء الهی در کنار قبور آنها یا غیر آن زیرا قرآن می‌گوید با خدا کسی را نخوانید. کسی که غیر خدا را می‌خواند او را شریک خدا قرار داده و او را عبادت کرده است زیرا عبادت چیزی جز همان خواندن نیست. (۳۳)

۶- وهابیت در جهان امروز

همان‌طور که گفته شد، الزامات زندگی جدید در دهه‌های اخیر، آن گروه از وهابیان را که در حکومت سعودی نقش دارند و نیز طبقه ثروتمند عربستان که از پول نفت سرشار این کشور به تمکن فراوان رسیده‌اند و طبقه متوسط و مصرف‌گرای وهابیان و نیز آن گروه از وهابیونی که به نوعی با اندیشه‌های جدید و دنیای جدید و پیشرفت سریع علوم و فن‌آوری آشنا بوده و ضرورت بهره‌برداری از آنها را درک کرده‌اند، واداشته است تا در افکار و اندیشه‌های خود تجدیدنظر نموده و بسیاری از ایده‌های شیخ نجد کنار بگذارند. بدین ترتیب

می‌توان آنها را «نو وهابیون» بنامیم. یعنی نسل نوگرایی از وهابیون که رگه‌هایی از خشونت و تعصب رابا لایه‌هایی از نوگرایی و اصلاح طلبی تلفیق نموده و در این راستا حتی حکومت عربستان را به چالش می‌طلبند. شرایط سیاسی بین‌المللی خصوصاً اشغال افغانستان توسط شوروی این فرصت را به مقامات عربستان داد تا مبارزه طلبی این عده را به این سو هدایت کرده و با همکاری و حمایت مالی، تسلیحاتی و اطلاعاتی سیا، بخش اعظم طرفداران این دیدگاه را در افغانستان و تحت عنوان جهاد با کفار روسی برای نجات دارالاسلام (افغانستان) متمرکز نمایند تا ضمن خالی شدن احساسات جهادگرانه آنان، خود از گزندهای احتمالی این عده مصون بمانند. سالها درگیری آنان در افغانستان، سبب ایجاد تغییراتی در دیدگاههای آنان گراید و نسل سوم وهابیون یا وهابیون مدرن را به وجود آورد. و در عین حال زمینه‌های لازم را برای بسط سازمانی و تشکیلاتی آنان و عضوگیریهای گسترده در نقاط مختلف دنیا فراهم نمود. به علاوه، حکومت عربستان که در عین اختلاف دیدگاهها، تلاش و فعالیتهای این گروه را در راستای توسعه و ترویج آیین وهابیت ارزیابی می‌کرد، و در عین حال احساس می‌کرد هر چه وهابیون مدرن تلاشهای خود را در خارج از حوزه عربستان متمرکز نمایند، خود از گزند احتمالی آنان بیشتر در امان خواهد بود، به‌طور آشکار و پنهان حمایتهای گسترده مالی از آنها به عمل می‌آورد و خود نیز مبلغین متعددی

را به همراه امکانات فراوان به اقصی نقاط جهان گسیل می‌داشت. این مسئله گسترش دیدگاههای وهابی را در قفقاز، آسیای میانه، پاکستان، شمال آفریقا و آسیای جنوب شرقی به همراه داشت. نقطه کلیدی این فعالیتهای شیعه‌ستیزی و مقابله با تفکر شیعی انقلاب اسلامی ایران بوده است و به همین دلیل حکومت عربستان و حتی رژیمهای دیگر عربی و نهایتاً آمریکا از آن حمایت می‌کردند و تلاش می‌کردند آن را به عنوان آلترناتیو اندیشه انقلاب اسلامی مطرح نمایند و باز به همین دلیل سعی در تزریق اندیشه جهادی در آن داشتند تا جوانان مسلمان تشنه مبارزه با دشمنان را در یک مسیر دلخواه هدایت و نگاهداری نمایند.

تازمان وقوع حادثه مشکوک ۱۱ سپتامبر این روند ادامه داشت، اما این حادثه دیدگاههای جهانی را نسبت به پدیده وهابیت مدرن تغییر داد. بهره‌برداری بسیار مطلوبی که آمریکاییها از این حادثه در جهت تحقق اهداف درازمدت خود کردند، بسیاری از اذهان کنجکاو را به این باور سوق داد که اگر این حادثه کار دستگاههای اطلاعاتی آمریکاییها یا رژیم صهیونیستی نبوده باشد و واقعاً کار القاعده و بن لادن بوده است، یقیناً با هماهنگیها و آگاهی این سرویسها انجام شده است حتی اگر خود القاعده از این مسئله بی‌اطلاع بوده باشد. هر اندیشه آگاهی، حادثه ۱۱ سپتامبر را بزرگ‌ترین خدمت به دیدگاه هژمونی طلب آمریکا ارزیابی می‌کند. ۱۱ سپتامبر نشان داد که تاریخ مصرف این دیدگاه برای

آمریکا به سر آمده است و ممکن است خطراتی را نیز برای خود آمریکا به وجود آورد و یا به نوعی سیستمهای اطلاعاتی غرب، به دلیل گسترش این گروه در سطح جهان، کنترل خود را بر القاعده ضعیف شده می‌دیدند، و حتی گفته‌ها و رفتارهای مقامات آمریکا نشان داد که گویا تفکر نوهابی حاکم بر عربستان نیز در شرف انقضاء تاریخ مصرف می‌باشد و اینک مقامات آمریکا بحث «نقشه راه» و «خاورمیانه جدید» را مطرح می‌کنند. عملکرد این فرقه سبب گردید تا آمریکاییها با شعار جنگ علیه تروریسم، به دنبال اجرای نیات اسلام ستیزانه خود و تسلط کامل بر سرزمینهای اسلامی (جنگ صلیبی) برآیند. به علاوه این گروه از وهابیان با ارائه یک چهره خشن و تروریست از اسلام سبب خدشه دار شدن وجهه اسلام و مسلمانان گردیدند. اگرچه دریافتهای القاعده و بن لادن می‌تواند تفسیر دلخواه آنان از اسلام واقعی باشد.

(نظیر طرفداران نظریات ابوالاعلی مودودی) و نیز سلفیهای آسیای جنوب شرقی خصوصاً اندونزی به طور کلی با سلفی گری القاعده یا نووهابیون متفاوت می‌باشد.

پانوشتها

- ۱- الوهابیه فی صورتها الحقیقیه، لجنة التألیف، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم، ۱۴۱۵ هـ، چاپ اول، صص، ۴۹-۵۶ (به مضمون).
- ۲- برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: مظفر، آیه الله محمدرضا، اصول الفقه، ج ۱، دارالنعمان، نجف، ۱۳۸۶ هـ، چاپ دوم، ص ۲۱۶.
- ۳- مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، چاپ اول، صص، ۶۲-۴۰، ۱۳۷۹.
- ۴- سبحانی، آیت الله جعفر، آیین وهابیت، دارالقران الکریم، قم، چاپ اول، صص، ۲۷-۲۵، ۱۳۶۴.
- ۵- با تلخیص از تاریخ المذاهب الاسلامیه، صص، ۲۰۱-۱۹۹.
- ۶- روایاتی که منشاء و مبنای تعیین چنین عنوانی شده اند بدین گونه آمده است:
 - ۱- صحیح بخاری، کتاب شهادت، حدیث شماره ۲۴۵۷... عمران ابن حصین قال... قال النبی: خیرکم قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، قال عمران، مادری اذکر النبی «ص» بعد قرنین و ثلثه، قال النبی «ص»: ان بعدکم قوماً یخونون و لایؤتمنون و یشهدون و لایشهدون، الخ،
 - ۲- مسند احمد، مسندالمکثرین من الصحابه، حدیث شماره ۳۴۱۳، عن عبدالله قال: قال النبی «ص»: خیرالناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یأتی بعد ذالک قوم تسبق شهاداتهم ایمانهم و ایمانهم شهاداتهم.
 - ۳- در سنن ترمذی کتاب الجنایز حدیث شماره ۹۷۳ و

تفاوتی که میان طالبان و القاعده می‌توان متصور شد همان دیدگاه دوم و سوم وهابیت است. به عبارت دیگر حکومت طالبان، به دلیل تحصیل طلبه‌ها در مدارس سعودی پاکستان، یک رژیم نوهابی ولی دیدگاه القاعده دیدگاه وهابیت مدرن بوده است. اما همان طور که در متن مقاله ذکر گردید دیدگاههای دیگر گروههای اسلام گرای سلفی در شمال آفریقا و خاورمیانه (نظیر اخوان المسلمین) و یا شبه قاره

بدویان تشریح می کردند. از مجموع این اقدامات فرقه اخوان پدیدار گشت. این تدابیر در زمانی به کار رفت که خود بدویان از کثرت خونریزی میان آل سعود و آل رشید به تنگ آمده، در صدد بودند، خود را از آن حال رها سازند و زندگی تازه ای پیدا کنند. (تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۲، ص ۱۷۷).

۱۲- خاطرات مستر همفر، ترجمه استاد علی کاظمی، کانون نشر اندیشه های اسلامی، چاپ چهارم، ص ۱۲۹، ۱۳۷۰.

۱۳- برای آشنایی با نقش و ساختار خاندان آل سعود نگاه کنید به: التفوی: السیدا بوالعلی، الفرقة الوهابیه فی خدمه من؟، الارشاد للطباعه و النشر، بیروت، بی تا، صص ۶۰۵-۱۰۲.

۱۴- تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، ص ۵۸.

۱۵- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به صائب عبدالمجید، ابن تیمیه، حیاته - عقائده، صص، ۲۷۱-۲۲۹.

۱۶- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: امینی، علامه عبدالحسین، الغدیر، ترجمه دکتر جمال موسوی، ج ۵، صص، ۱۶۱-۱۶۰.

۱۷- تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، صص، ۶۰-۵۹ به نقل از وهابیان، فقیهی، صص، ۱۹۱-۱۸۸.

۱۸- صائب عبدالحید، همان، صص، ۲۱۸-۲۱۷.

۱۹- تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، ص ۵۱.

۲۰- مولانا ضیاءالرحمان، السنه والبدعه فی الضوء الشرع، جماعه الاخوه الاسلامیه، لاهور، ص ۱۲۱، به نقل از الانقاذ من البدعه، تألیف عثمان سلفی، ۱۳۶۹.

۲۱- جهانی، مولانا غلام حضرت، ارشادات شیخ الاسلام محمد بن عبد الوهاب، ص ۲۹.

۲۲- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: همتی، دکتر همایون، نقد و تحلیلی پیرامون وهابیت، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، سپهر، چاپ اول، صص، ۲۶۲-۲۲۱، ۱۳۶۷.

۲۳- برای اطلاع بیشتر به کتاب آیین وهابیت آیت الله جعفر سبحانی مراجعه شود.

نیز صحیح بخاری، کتاب المرضی، با اندک تفاوتی آمده است.

۷- عزیز احمد، ایده آلهای ما، ترجمه عبدالجلیل ایرانی، پیشاور، جماعت پرس، ص ۲۱، ۱۹۷۲.

۸- برای آشنایی با برخی ردیه ها علیه وهابیت رجوع کنید به: خالصی، محمد باقر، وهابیت از دیدگاه مذاهب اهل سنت، نشر دالفکر، قم، چاپ اول، صص، ۳۵-۱۹، ۱۳۷۰.

۹- نقل با تلخیص از کتاب تاریخچه سیاسی وهابیت، ج ۳، صص، ۳۹-۲۵.

۱۰- سبحانی، جعفر، آیین وهابیت، صص ۳۴-۲۷ همچنین جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۳۴۱.

۱۱- البته یک بار آل سعود در زمان حکومت عثمانیها بر حجاز، بر حرمین شریفین دست یافتند و کل آثار رسالت و قبور بقیع و مساجد و مقابر اصحاب نبی و... را ویران کردند ولی توسط عثمانیها عقب زده شدند و آن بناها دوباره تجدید گردید تا اینکه در زمان عبدالعزیز و به واسطه اتحادی که بین او به عنوان رهبر سیاسی وهابیه و بین «فیصل الدویش» رهبر گروه «الأخوان» به عنوان رهبر متعصب مذهبی وهابیه صورت گرفت مجدداً بر حرمین شریفین دست یافتند.

در مورد علت و چگونگی تشکیل فرقه اخوان، باید گفت عبدالعزیز آل سعود چون دید که اقوام او در صحرا پراکنده اند و خیلی زود گرفتار فتنه و فساد می گردند و آشوب به پا می کنند و او می خواست که پادشاهی مستقل در سراسر عربستان بر پا نماید برای ایجاد اتحاد میان این نیروها و عملی ساختن منظور خود عاملی بهتر از تمسک به دین و اقامه حدود در میان قبایل بدوی نیافت. لذا از عالم نجد شیخ عبدالله بن محمد بن عبداللطیف خواست که کتابهایی به زبان ساده، به طوری که بدویها بفهمند و بپذیرند، براساس مذهب حنبلی وهابی تألیف کند و بین قبایل منتشر سازد. ابن سعود همچنین عده ای از شاگردان شیخ عبدالله را به عنوان خطیب و راهنما به میان قبایل فرستاد و ایشان مطالب دینی را با آن هدف خاص برای